

A night-time photograph of a city street. The air is filled with thick white smoke or tear gas, obscuring much of the background. Several people are visible in the foreground and middle ground, mostly seen from behind or in profile, walking away from the camera. They are wearing dark clothing, some with hoods. On the right side of the street, there are buildings and a circular blue and white target-like sign. Streetlights are visible, casting a glow on the scene. The overall atmosphere is one of chaos and protest.

قدرت سیاسی، قدرت انقلابی
نوشته‌ی: کمال خسروی

قدرت سیاسی، قدرت انقلابی

نوشته‌ی: کمال خسروی

نقدفوریه ۱۰، ۲۰۲۲

هدف جستار پیش رو معرفی و ارزیابی مقوله‌ی تازه‌ی «قدرت انقلابی»، نقش و جایگاه آن در جنبش اجتماعی و تمایزش با «قدرت سیاسی» است. در پرتو این مقوله می‌توان تصویر دقیق‌تری از کارکرد نیروهای دخیل در فرآیند انقلابی، پیش و پس از انقلاب، به‌دست داد. هم‌چنین می‌توان به یاری مقوله‌ی «قدرت انقلابی» با ابزار مفهومی مناسب‌تر و دقیق‌تری به ارزیابی توانایی‌ها و امکانات نیروی انقلابی رهایی‌بخشی پرداخت که هدفش، با پرچم و شعار چپ، از میان برداشتن روابط اجتماعی استوار بر سلطه، ستم و استثمار است. بی‌گمان اصطلاح «قدرت انقلابی» به‌عنوان توصیفی ادبی، تعبیری تازه نیست. اما هدف ما در این‌جا آشنایی‌زدایی از این اصطلاح و معرفی آن به‌عنوان ابزار مفهومی و نظری تازه‌ای است.

قدرت سیاسی

هر نظام حاکم عبارت از دستگاهی سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیک است که می‌کوشد سازوکار زندگی اجتماعی معینی را برای اعضای جامعه‌ای معین تعریف، و به آن‌ها تحمیل کند، به نحوی که این سازوکار در تحلیل نهایی، ضمن تأمین منافع سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیک طبقه یا طبقاتی معین به‌طور اعم، ضامن منافع بخش‌هایی از این طبقه یا طبقات، به‌طور اخص، باشد. منافع این بخش از طبقه یا طبقات، از یک سو بی‌گمان در تضاد با منافع عام آن طبقه یا طبقات نیست، اما مرزها و هویتی چنان روشن و دقیق دارد که به‌مثابه‌ی نظام حاکم معینی از نظام‌های دیگر قابل تمیز است. آن‌چه این مرزها و هویت را تعریف می‌کند و ضامن هستی، بقا و دوام نظام حاکم است، قدرت سیاسی است.

قدرت سیاسی محدود و منحصر به نیروی اجرایی نظام حاکم نیست، بلکه شبکه‌ای گسترده، پیچیده و درهم‌بافته از نهادها، ارتباطات، دستورالعمل‌ها، مقررات، قوانین و مجازات‌هایی است که هستی نظام حاکم را تضمین می‌کند. بی‌گمان قدرت سیاسی برای اعمال این قدرت نیازمند و متکی بر بازوهای اعمال سلطه و زور خود، مانند پلیس، پلیس مخفی، ارتش و نیروهای مسلح در شکل‌ها و تحت عناوین گوناگون و نیز زندان‌ها و نهادهای اعمال مجازات‌هاست. اما ظرف فراگیری که قدرت سیاسی را توانا به ایفای نقش خود می‌کند، ایدئولوژی حاکم است، همانا ایدئولوژی خاصی که تنیده در ایدئولوژی عام جامعه، فراهم‌کننده‌ی مشروعیت قدرت سیاسی است. [۱] در حقیقت ابزارها و شیوه‌ی اعمال زور، در ساحت ایدئولوژی حاکم تعریف می‌شود. این که ایدئولوژی حاکم خود را بر «حقوق بشر» یا «دموکراسی» استوار بداند و رأی آزاد اعضای جامعه را مبنای مشروعیت خود بداند و بنامد، یا در نظام‌های استبدادی آن را ملهم از سنن تاریخی قلمداد کند، تأثیری بر نقش ایدئولوژی حاکم در تضمین قدرت سیاسی نظام حاکم ندارد. بی‌گمان برای هر نظام حاکم مطلوب‌ترین حالت وضعیتی است که ایدئولوژی حاکم با بازنمایی خود به‌مثابه‌ی کل ایدئولوژی عام، و نه فقط بخش مسلط آن، رفتار اجتماعی

اعضای جامعه را به نحوی تأمین و تضمین کند که نیازی به اعمال زور و مجازات وجود نداشته باشد. اما تنوع «جرائم» و گسترش فزاینده‌ی مجازات‌ها و زندان‌ها، حتی در جوامع مبتنی بر دموکراسی، که در آن‌ها ایدئولوژی حاکم بالاترین بخت معرفی و بازنمایی خود به مثابه‌ی نماینده‌ی کل ایدئولوژی جامعه را دارد، نشانه‌ی دورشدن فزاینده از این وضع مطلوب نظام‌های حاکم است.

رژیم جمهوری اسلامی از این زاویه کوچک‌ترین تفاوتی با نظام‌های دیگر ندارد. ویژگی رژیم جمهوری اسلامی این نیست که نظامی ایدئولوژیک است. هیچ نظامی نمی‌تواند غیر ایدئولوژیک باشد. خطرناک‌ترین نظام‌ها آن‌هایی هستند که خود را غیر ایدئولوژیک می‌نامند و نظام‌های دیگر را به ایدئولوژیک بودن متهم می‌کنند. شاخص‌ترین نمونه‌ی این گونه نظام‌ها، نظام‌های مبتنی بر به اصطلاح «دموکراسی» است، زیرا آن‌ها با پنهان کردن ایدئولوژی حاکم پشت ایدئولوژی عام و با پنهان کردن ایدئولوژی عام پشت به اصطلاح جامعه‌ی مدنی، خود را نماینده‌ی کل جامعه معرفی می‌کنند و می‌کوشند بر ماهیت طبقاتی و سلطه‌ی طبقاتی خود به طور اعم، و بر سلطه‌ی منافع ویژه‌ی بخش خود بر بخش‌های دیگر طبقه و طبقات دیگر، به طور اخص، پرده بیندازند.

ویژگی جمهوری اسلامی در این است که ایدئولوژی خاص آن، که به جایگاه ایدئولوژی حاکم ارتقاء یافته است، ایدئولوژی‌ای مذهبی است و مشروعیت خود را در تحلیل نهایی نه از ساختاری اجتماعی و ناسوتی، بلکه از دستورات و قوانین لاهوتی استنتاج می‌کند. بدیهی است که ادعای «جمهوریت» این رژیم، مانند هر رژیم دیگر، دستگاهی قضایی و ابزارهایی برای اعمال قدرت سیاسی، مانند پلیس و نیروهای انتظامی و مسلح را در اختیار آن می‌گذارد و دست‌کم به ظاهر، قوانین خود و اعمال زور در رعایت و اجرای آن‌ها را به نظامی انتخاباتی متکی می‌داند. اما بنا بر ویژگی بُعد دیگر و حقیقی این نظام، ایدئولوژی حاکم آن ناگزیر است برای حفظ نظام به نیروهای دیگری متکی باشد که در این ایدئولوژی خاص تنیده‌اند. نیروهایی

مانند بسیج و سپاه، شبکه‌های امامان جماعت، نهادهای بسیار متنوع و کثیر روحانیت، تکیه‌ها و هیئت‌ها، سازمان‌های حفظ، اجرا و حتی احیای مناسک مذهبی، سازمان‌های تولیت مقابر امامان و امامزادگان، حتی تولید و تکثیر امامزاده‌های تازه، گسترش تعلیم مذهبی در همه‌ی سطوح آموزشی، همه‌ی این‌ها، ملزوماتِ اعمال سلطه و زور قدرت سیاسی با اتکا به ایدئولوژی حاکم است. وابستگی اهرمِ اعمال زور به این بُعد ایدئولوژیک، از همان روز نخست حیات جمهوری اسلامی نشانه‌های جدایی منابع کسب مشروعیت برای اعمال زور، از نهادهای مسئول اعمال زور را نشان می‌دهد، به‌طوری که اهرم نظامی و انتظامی دیگر نه به‌مثابه‌ی عنصری «مشروع» برای حفظ و بقای قدرت سیاسی، بلکه به‌مثابه‌ی دستگاه سرکوب و به‌عنوان جزئی ساختاری از هویت رژیم آشکار می‌شود. خشونت دستگاه سرکوب رژیم در رویارویی با خیزش انقلابی جاری، ادامه‌ی منطقی و ساختاری همان خشونتی است که در اعدام‌ها و کشتارهای پیشین وجود داشت و برای آن نمی‌توان هیچ‌گونه حد و مرزی قائل بود، زیرا رژیم می‌داند که حفظ و بقای آن، اینک فقط و فقط از این راه میسر است. در سال‌های آغازین حیات رژیم، قدرت سیاسی می‌توانست مشروعیت خود را از قوانین الهی و ایمان مذهبی منتج کند، اما با مواجهه‌ای که امروز حیاتش را در معرض تهدید قرار می‌دهد، چاره‌ای جز سرکوب عریان ندارد و از این طریق، حتی ناگزیر می‌شود از اهرم‌های «مشروع» و «قانونی» اعمال زور، که بُعد «جمهوریت» در اختیارش می‌گذاشت، صرف‌نظر کند و ماهیت ساختاری دستگاه سرکوب را عیان سازد.

قدرت انقلابی

هنگامی که اعضای جامعه دیگر نخواهند و نتوانند قاعده و قراردادهایی را که قدرت سیاسی حاکم برای آن‌ها تعریف و به آن‌ها تحمیل کرده است، بپذیرند و تحمل کنند و در جنبشی توده‌وار، جوشیده و برآمده از ژرفای درونی جامعه با دست‌یازیدن به شکل‌های گوناگون مبارزه، از اعتراض‌های پراکنده و کمابیش پنهان گرفته تا شکل‌های آشکاری چون تحصن و اعتصاب

و تظاهرات خیابانی و مبارزه‌ی مسلحانه و جنگ داخلی به نبرد با نظام حاکم برخیزند، و هنگامی که نظام حاکم آخرین راه نجات و حفظ خود را در سرکوب این مبارزه تا آخرین لحظه‌ی حیاتش ببیند، انقلاب رخ می‌دهد. انقلاب پیروزمند، قدرت سیاسی را از دست بخشی از یک طبقه می‌گیرد و به بخشی دیگر از همان طبقه، یا به طبقه‌ای دیگر واگذار می‌کند.

سنج‌های پیشروی در فرآیند انقلاب، نیرویی زنده و جاری و شکلی وجودی از امر واقع است، که می‌توان آن را «**قدرت انقلابی**» نامید. قدرت انقلابی، هنوز قدرت سیاسی نیست، در حقیقت قدرت سیاسی بالقوه است که آماج مبارزه‌ی آن قدرت سیاسی موجود و فراهم‌آوردن شرایط پیدایش قدرت سیاسی جدید است. قدرت انقلابی می‌تواند در مرتبه‌ی معینی از مبارزه‌ی طبقاتی به موقعیتی دست یابد که آن را «**قدرت دوگانه**» می‌نامند. **قدرت انقلابی، نیروسنج** فرآیند انقلاب بر بستر مبارزه‌ی طبقاتی است. آن گاه که در تظاهرات خیابانی، محله یا خیابانی از سوی انقلابیون فتح می‌شود و نیروهای سرکوب را تار و مار می‌کند، حتی زمانی که این خیابان یا محله چند صبحی بعد دوباره به دست سرکوب‌گران بیفتد؛ آن گاه که کارگران اعتصابی با استقامت خود کارفرمایی را ناگزیر می‌کنند، کارگری اخراجی را به کار بازگرداند یا دستگاه سرکوب را مجبور به آزادی کارگری زندانی می‌کنند، حتی اگر این پیروزی موقت و گذرا باشد؛ یا آن گاه که دانشجویان رزمنده همه‌ی دار و دسته‌ی سرکوب‌گران را (از بسیج و اوباش و حراست) از محیط دانشگاه بیرون می‌ریزند (مانند دانشجویان دانشگاه سنندج در ۲۵ آبان امسال)، حتی زمانی که این شرایط پایدار نماند، همه‌ی این موارد، لحظه‌هایی از بروز و درخشش قدرت انقلابی‌اند. این قدرت، در پرتو این کامیابی‌ها و دست‌آوردهای گذرا، هم‌چون عروج یا طغیان مبارزه به مرتبه‌ی شاخصه‌ای تازه است که توان و ظرفیت‌های انقلاب را به نمایش می‌گذارد.

قدرت انقلابی، خود نهاد یا رسانه نیست، بلکه هژمونی‌ای را اعمال می‌کند که محتوای ایدئولوژیکش را رسانه‌ها و نهادهای تا آن زمان موجود، می‌سازند. از همین رو همه‌ی نیروهای سیاسی و همه‌ی نمایندگان قدرت طبقاتی در تلاش تصرف و تصاحب آن هستند. قدرت انقلابی می‌تواند و باید میانجی ساختن رسانه‌ها و نهادها و پدید آوردن سازمان‌هایی آزموده یا تازه در شکل‌های گذرا، سیال یا پایدار باشد، می‌تواند به‌مثابه‌ی شکل زنده و جاری امر واقع، زادگاه گفتارها و شعارها و گفتمان‌های تازه باشد، می‌تواند تعادل و توازن ایدئولوژی‌ها را در کشاکش هژمونی انقلابی بر هم بزند، می‌تواند به غالب‌شدن این یا آن گفتمان بر دل‌ها و ذهن‌ها و نهادها یاری رساند و می‌تواند امکان تغییر یا تحول را مرئی کند. قدرت انقلابی می‌تواند در هر لحظه، سنجه‌ی مشروعیت‌زدایی از قدرت حاکم و مشروعیت‌بخشی به بدیل انقلابی باشد و بر چشم‌اندازِ دگرگونی نور تازه‌ای بتاباند. قدرت انقلابی می‌تواند، و باید، حتی پیش از رسیدن به مرتبه‌ی قدرتی دوگانه، و پیش از پیروزی نهایی انقلاب، خود را در دست‌آوردهای موقت به نمایش گذارد و این قدرت را در هر گام از عقب‌نشینی رژیم آشکارتر سازد.

در خیزش انقلابی کنونی، رژیم با سرکوب، دستگیری لجام‌گسیخته‌ی دانشجویان، دانش‌آموزان، زنان، معلمان، کارگران، روشنفکران، هنرمندان، فعالان مدنی، با شکنجه و قتل و اعدام، با به‌کار بستن سبانه‌ترین شکل‌های خشونت، در حقیقت در تلاشی مذبحانه برای مقابله با قدرت انقلابی است، زیرا حربه‌ها و ابزارهای اعمال زور به‌اصطلاح «مشروع» قدرت سیاسی و ایدئولوژی حاکم امکان مقابله با آن را ندارد. امروز تحمیل آزادی زندانیان سیاسی به رژیم به یاری قدرت انقلابی، گامی عظیم در ارتقای همین قدرت انقلابی است.

مسئله‌ی اساسی و محوری هر انقلاب کماکان قدرت سیاسی است. امحای قدرت سیاسی حاکم فقط و فقط، و در نخستین گام، از راه دست‌یازی نهادهای تازه به قدرت سیاسی نوین میسر است. رویکردی که خیال‌پردازانه اهمیت محوری و مرکزی قدرت سیاسی را نادیده می‌گیرد، خواسته یا ناخواسته، قدرت سیاسی برخاسته از انقلاب را در سینی خام‌سری خود

تسلیم نیروها، نهادها و شبکه‌هایی می‌کند که پس از پیروزی انقلاب آمادگی تصرف قدرت سیاسی را دارند، حتی اگر در خود انقلاب نقش چشم‌گیری ایفا نکرده باشند. به مراتب مهم‌تر از آن، چنین گرایشی نه تنها قدرت سیاسی را به چنین نهادها و نیروهایی واگذار می‌کند، بلکه **شیوهی رویکرد** به قدرت سیاسی و **ارزیابی نقش و جایگاه و آیندهی آن** را به این نیروها و نهادها می‌سپارد. آن‌ها که بنا بر خواسته‌ای مشروع و رهایی‌بخش به ضرورت پایان و زوال سیاست، به ضرورت امحای سیاست به‌مثابه‌ی سپهری انتزاعی و مستقل و تبدیل آن به امر روزمره و واقعی پیشبرد زندگی جمعی باور دارند، با نادیده‌گرفتن جایگاه اساسی و محوری قدرت سیاسی در انقلاب، میدان را برای نیروهایی خالی می‌کنند که هدف قطعی و قاطعشان، به وارونه، جاودانه کردن دولت، و سیاست به‌مثابه‌ی سپهری انتزاعی و مستقل است. حتی در انقلابی سوسیالیستی، به‌رغم ویژگی منحصر به فردی که گرایش نقادانه و انقلابی برای قدرت سیاسی قائل است، همانا نقش پارادکس‌وار فتح و درهم شکستن ماشین دولتی و زوال دولت و سیاست، اهمیت قدرت سیاسی انکارناپذیر است. قدرت انقلابی با انقلاب پایان نمی‌یابد، بلکه به‌مثابه‌ی موتور محرک انقلاب، پس از فتح قدرت سیاسی، عامل رانش آن به‌سوی تحقق نهایی خواسته‌ها و آرمان‌های انقلابی باقی می‌ماند.

انقلاب و ضدانقلاب را نمی‌توان با معیار قدرگرایانه‌ی یک فلسفه‌ی تاریخ خیالی از یک‌دیگر متمایز کرد. چنین تمایزی مفاهیم انقلاب و ضدانقلاب را به بازیچه‌ی ایدئولوژی‌ها، به تأویل حقیقت در سایه‌ی ایدئولوژی حاکم یا به زبان ناسزاگویی در ادبیاتی فرقه‌ای بدل خواهد کرد. از همین‌رو قدرت انقلابی، معیار حقیقی تمیز انقلاب از ضدانقلاب است. ایدئولوژی، همواره متضمن روابط اجتماعی سلطه است، با این حال هیچ دولتی، و دولت پرولتری نیز، بدون ایدئولوژی و بدون ایدئولوژی حاکم، ممکن نیست. هر ادعایی جز این، دروغ و فریب‌کاری است. ویژگی دولت پرولتری به‌مثابه‌ی «نادولت»، و از آن‌جا، سرشت پارادکس‌وار ایدئولوژی

دولت پرولتری، به نیرویی و عنصری نیاز دارد که به‌مثابه‌ی رانشِ ضدِ سلطه عمل کند. این نیرو قدرت انقلابی است.

نیروهایی که نمی‌خواهند پس از فروپاشی رژیم کنونی و قدرت سیاسی آن، قدرت سیاسی نوین را به نهادهای حاضر و آماده‌ی امروز یا نهادهای «غاصب» فردا واگذار کنند، آن‌ها که نمی‌خواهند پس از انقلابی پیروزمند، از «سرقت» و «غصب» و «مصادره»ی انقلاب از سوی نهادهای سارق و غاصب‌گلایه کنند، باید از همین امروز و به **میانجی قدرت انقلابی**، نهادها و شبکه‌هایی کارا بسازند که توانایی در اختیار گرفتن قدرت سیاسی نوین را، و هنجار و رفتار با آن‌را داشته باشند. این که امروز بدیل‌های موجود و آشنای قدرت سیاسی، نیروها و نهادهایی ارتجاعی‌اند، این که یا امتحان خود را در قالب شکل‌های پوسیده و فرسوده و ستم‌گرانه‌ی سلطنت داده‌اند یا رویای برقراری جمهوری اسلامی دیگری را دارند، یا دخیل‌شان به ضریح امام‌زاده‌ی قدرت‌های غربی بند است، و هیچ‌یک بخت و امکانی عینی در «سرقت» و «غصب» قدرت سیاسی را ندارند، به هیچ‌روی به معنای آن نیست که نتوانند در خلائی سیاسی، و در قالب ترکیب‌هایی تازه، بساط ستم و استثمار را برای دورانی کوتاه یا بلند برقرار نگاه دارند. آن‌ها که چنین شرایطی را کاملاً ناممکن می‌دانند، از قدرت مودیان‌هی «ایدئولوژی طبقه‌ی متوسط» بی‌خبرند. باید از همین امروز در راه غلبه‌یافتن آرمان دگرگونی بنیادین و ریشه‌ای بر جسم و روح مبارزه کوشید، از همین امروز باید راه بازگشت به بدیل‌های ارتجاعی را بست، از همین امروز باید فریب کارانه‌بودنِ رویاهای «ایدئولوژی طبقه‌ی متوسط» را چنان آشکار ساخت که دست به ریشه بردن و دگرگونی‌های بنیادین، خود را هم‌چون ضرورتی آشکار نمودار کنند، از همین امروز باید شبکه‌هایی (چه در غالب نهادهای تجربه‌شده و آزموده‌ی تاریخی و چه در غالب نهادهای نوپدید) ساخت که پیوند درونی‌شان، قابلیت بسیج و اعمال قدرت‌شان، توانایی کسب قدرت سیاسی نوین و تداوم قدرت انقلابی را داشته باشند. امروز هنوز دیر نیست، اما فردا خیلی دیر است.

خیزشی انقلابی در راه است که می‌تواند طومار سیاه و ننگین حکومت جمهوری اسلامی را درهم بپیچد و بساط این ستم چهل و چند ساله را از پهنه‌ی تاریخ بروید و بزداید. با این حال، فقط با عزیمت از این واقعیت انکارناپذیر که مناسبات اجتماعی مسلط بر جامعه‌ی کنونی، مناسباتی سرمایه‌دارانه است، نمی‌توان مدعی شد که این انقلابی سوسیالیستی است. این کار جایگزین کردن خیال‌بافی‌های کودکانه و ایدئولوژیک به‌جای واقعیت است. حتی انقلابی با مشارکت و حضور فعال کارگران، انقلابی سوسیالیستی نیست؛ کما این که انقلابی پرولتری نیز نهادهای قدرت سیاسی را لزوماً در جایگاهی قرار نمی‌دهد که آغازکننده‌ی حرکت به‌سوی جامعه‌ای رها از سلطه و ستم و استثمار باشد. زمانی می‌توان از انقلابی سوسیالیستی سخن گفت که این انقلاب تصویر کمابیش روشنی از جامعه‌ای دیگرگونه، شعارها، خواسته‌ها و نیروهایش را داشته باشد و با افشای عدم امکان عینی بدیل‌های رقیب، دست‌کم رقیبی هژمونیک در مبارزه و هم‌اوردی با بدیل‌های دیگر باشد. برای فراهم‌آمدن این مقدمات باید از همین امروز کوشید. باید از همین امروز نشان داد شکل سازمان‌یابی شورایی، و **شورا به‌مثابه شکل در مقام محتوا** ظرف یا شکلی وجودی است که قدرت سیاسی و قدرت انقلابی را هم‌هنگام و توانمند دربرمی‌گیرد. باید نشان داد، که شورا به‌مثابه‌ی شکل در مقام محتوا، به معنای فقدان آگاهی انتقادی و انقلابی نیست، بلکه همان چیزی است که مارکس پس از تجربه‌ی کمون از آن به‌مثابه‌ی «شکل سیاسی سرانجام‌مکشوف» یاد می‌کند. باید نشان داد که شورا شیوه‌ی وجود زنده‌ی پارادکس فتح قدرت سیاسی و درهم شکستن مقاومت بورژوازی از یک‌سو، و حذف قدرت سیاسی و زوال دولت، از سوی دیگر، است. باید از همین امروز، با شناخت و برشناسی قدرت انقلابی از تقدیس و تکریم قدرت سیاسی به‌مثابه‌ی هدف، و انجماد شئ‌گون آن در بقای دولت دست شست. باید از همین امروز با پذیرش تعدد حزب‌های سیاسی، با پذیرش گونه‌گونی راه‌ها و راه‌حل‌ها، با آزادی بی‌قید و شرط اندیشه و بیان، با انکار ادعای

برخورداری از حقیقت مطلق، پیکریافته در **یگانه** حزبِ برحق، در یگانه کمیته‌ی مرکزی مشروع و یگانه رهبر فرهمند، امکان تعریف وسیع‌ترین دموکراسی ممکن را فراهم آورد.

روشن است که با نگاهی شتابان به واقعیت سیاسی و امکانات نیرویی رهایی‌بخش، به‌نظر می‌رسد تا رسیدن به چنین نقطه‌ای راه بسیار درازی در پیش است؛ درست است، راه دراز است و، نه با آرزوهای عدالت‌طلبانه‌ی ما کوتاه می‌شود و نه با سوگندخوردن به «آمادگی شرایط عینی». راه دراز است، اما نه به آن درازی که موریانه‌ی «ایدئولوژی طبقه‌ی متوسط» و ایدئولوژی بورژوایی می‌خواهد پیکر روشنفکران پیشرو، کارگران، جوانان و زنان مبارز جنبش کنونی را بچود. شاید شتاب رویدادها در اوضاع انقلابی، مجالی برای آموختن و آموزاندنی صبورانه نباشد، اما آن‌چه قدرت انقلابی می‌آفریند، فضایی برای زیستن تجربه‌های تازه است. کارگرانی که تحت مناسبات اجتماعی سرمایه‌دارانه در حوزه‌ی تولید و تحقق ارزش کار می‌کنند، تسلیم شدن به روزمرگی و اجبار کار، تنظیم روابط اجتماعی افراد بر اساس منطق سرمایه را بدیهی می‌بینند و کمتر امکان **تصور** مناسباتی را دارند که بر پایه‌های دیگری استوار است. قدرت انقلابی، در یک اعتصاب موفق، یا در خلع ید — حتی موقت — از سرمایه‌داران و کارفرمایان و در تجربه‌ی زیسته‌ی سازوکار امور، بدون ضرورت وجودی سرمایه‌داران و کارفرمایان، یک‌باره افقی را می‌گشاید که پیدایش آن جز با قدرت ناگهانی و شگفت‌آور قدرت انقلابی ممکن نیست.

آری، راه دراز است، اما درازی راه به معنای توقف و سر فروبردن در کیسه‌ی سازش‌های طبقاتی نیست؛ آن‌گاه که بتوانیم شعله‌ی قدرت انقلابی را فروزان نگه داریم، امروز در پرتو نورش ببینیم و بیاموزیم و بیاموزانیم و بسازیم و بیازمائیم و فردا به یاری توان آتش ویرانگرش، بتوانیم قدرت سیاسی را هم‌چون همه‌ی آن‌چه سخت و استوار است، دود کنیم و به هوا بفرستیم، درازترین راه‌ها به‌سوی افقی امیدبخش کوتاه خواهند بود.

یادداشت:

[۱]. منظور از ایدئولوژی معنای متداول آن، همانا مرام و مسلک و عقیده نیست. ایدئولوژی مجموعه‌ای است از انتزاعات پیکریافته؛ امری است «عینی» و نه ذهنی.

«هر ایدئولوژی خاص عبارت است از مجموعه‌ای از نظام نشانه‌ها (گفتمانی و غیرگفتمانی)، نهادهای پیکریافته و نظام باورهای افرادی که هم در توسعه و بازتولید نظام نشانه‌ای فعالانه شرکت دارند و هم در مقام اعضای وابسته و متشکل نهادهای پیکریافته عمل می‌کنند. مانند نظام نشانه‌ای و نهادهای پیکریافته‌ی یک حزب و اعضایش.»

«اجزای ایدئولوژی عام به شرح زیراند: نظام نشانه‌های (گفتمانی و غیرگفتمانی) آن، ترکیبی است از نظام نشانه‌ای تعدادی (یا همه‌ی) ایدئولوژی‌های خاص، به‌علاوه‌ی عناصری از نظام نشانه‌ایی که مستقل از کارکردشان در ایدئولوژی‌های خاص وجود دارند (مثل سنت‌ها، اسطوره‌ها، دستورهای اخلاقی).»

«با بررسی رابطه‌ی ایدئولوژی‌های خاص، ... و ایدئولوژی عام می‌توان مقوله‌ی ایدئولوژی حاکم را استنتاج کرد. گفتیم که در ایدئولوژی عام، نظام نهادها ترکیبی از نظام نهادهای ایدئولوژی‌های خاص و نهادهایی است که مستقل از کارکرد ایدئولوژیک‌شان وجود دارند ... هرگاه یک ایدئولوژی خاص بتواند به عنصر مسلط یا عنصر غالب در ترکیب نهادهای ایدئولوژی عام بدل شود، به ایدئولوژی حاکم بدل شده است.» (برای توضیح بیش‌تر، نک: کمال خسروی، نقد ایدئولوژی، انتشارات اختران، چاپ سوم، تهران، ۱۳۹۸، صفحات ۲۳۵ تا ۲۴۰).

لینک کوتاه شده در سایت «نقد»:

<https://wp.me/p9vUft-3gL>

برگرفته از سایت نقد

تاریخ بازنشر: ۲۱ / ۱۱ / ۲۰۲۴

